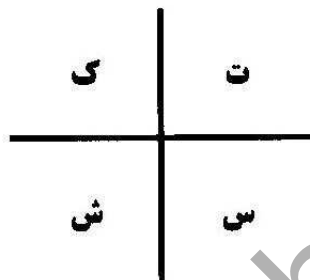


# دایره گردش پول پدر ثروتمند

راهنمایی برای رسیدن به آزادی مالی



تالیف

رابرت کیو ساکی

(مؤلف کتاب پر فروش پدر ثروتمند پدر فقیر)

ترجمه

سکینه خزائی



سرشناسه : کیوساکی، رابرت تی ۱۹۴۷م.

T. Robert, Kiosaki

عنوان و نام پدیدآور : چهارراه پولسازی / رابرت تی. کیوساکی؛ مترجم سکینه خزایی.

مشخصات نشر : تهران: نشر آسو، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری : ۴۶۶ ص.

شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۷۲۲۸-۴۶-۳

وضعیت فهرست نویسی: فیبای مختصر

یادداشت : فهرست نویسی کامل این اثر در نشانی: <http://opac.nlai.ir>

قابل دسترسی است.

یادداشت : کتابنامه.

شناسه افزود : خزایی، سکینه، ۱۳۶۳ - مترجم

شماره کتابشناسی ملی: ۳۸۵۰۸۷۰



تهران: میدان انقلاب، خیابان دانشگاه، کوچه رستمی، پلاک ۳۰، طبقه دوم

تلفن: ۶۶۴۱ ۲۵۶۳ - ۶۶۴۷ ۹۸۵۶

### چهارراه پولسازی

رابرت تی. کیوساکی / مترجم سکینه خزایی

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۴

شمارگان: ۱۰۰۰

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۲۲۸-۴۶-۳

قیمت: ۲۲۰۰۰ تومان

## فهرست مطالب

|     |                                                               |
|-----|---------------------------------------------------------------|
| ۷   | یادداشت ناشر .....                                            |
| ۹   | تقدیر .....                                                   |
| ۱۱  | پیشگفتار .....                                                |
| ۳۳  | مقدمه .....                                                   |
| ۴۳  | بخش ۱: ربع دایره گردش پول .....                               |
| ۴۵  | فصل اول: چرا شما کار پیدا نمی‌کنید؟ .....                     |
| ۶۵  | فصل دوم: ربع دایره‌های متفاوت، افراد متفاوت .....             |
| ۱۱۷ | فصل سوم: چرا افراد امنیت را به آزادی ترجیح می‌دهند؟ .....     |
| ۱۵۳ | فصل چهارم: سه نوع از سیستم‌های تجاری .....                    |
| ۱۷۵ | فصل پنجم: پنج مرحله از سرمایه‌گذاری .....                     |
| ۲۱۳ | فصل ششم: شما نمی‌توانید پول را با چشمان تان ببینید .....      |
| ۲۵۹ | بخش ۲: شکوفا کردن خود به بهترین نحو .....                     |
| ۲۶۱ | فصل هفتم: مبدل شدن به آنچه که هستید .....                     |
| ۲۸۷ | فصل هشتم: چگونه ثروتمند می‌شوم .....                          |
| ۳۲۵ | فصل نهم: بانک باشید نه بانکدار .....                          |
| ۳۶۷ | بخش ۳: چگونه می‌توان در ربع دایره‌های "ت" و "س" موفق شد ..... |
| ۳۶۹ | فصل دهم: مانند یک بچه گام‌های کوچک بردارید .....              |
| ۳۹۱ | بخش ۴: هفت قدم برای یافتن مسیر پیشرفت سریع مالی تان .....     |

- فصل یازدهم: قدم اول: زمان اندیشیدن به تجارت خودتان است ..... ۳۹۳
- فصل دوازدهم: قدم ۲: کنترل گردش پولتان را به دست آورید ..... ۳۹۹
- فصل سیزدهم: قدم ۳: تفاوت بین خطر پرخطر را بدانید ..... ۴۰۹
- فصل چهاردهم: قدم ۴: تصمیم بگیرید که می خواهید چه نوع سرمایه گذاری باشید ..... ۴۱۵
- فصل پانزدهم: قدم ۵: به دنبال راهنما باشید ..... ۴۲۹
- فصل شانزدهم: قدم ۶: ناامیدی قدرتتان را می سازد ..... ۴۴۱
- فصل هفدهم: قدم ۷: قدرت ایمان ..... ۴۵۱
- فصل هجدهم: خلاصه ..... ۴۶۱

www.ketabo.com

### زمان در حال تغییر است

از زمانی که کتاب پدر ثروتمند و پدر فقیر برای اولین بار در سال ۱۹۹۷ چاپ شد، تغییرات زیادی در عرصه اقتصاد و سرمایه‌گذاری صورت گرفته است. چهار ده سال پیش، رابرت کیوساکی با بیان جسورانه این مسأله که خانه‌تان یک سرمایه محسوب نمی‌شود، عقل استدلالی را به چالش کشید. بینش خلاف‌گرایی اش در حیطه پول و سرمایه‌گذاری با تردید، انتقاد و خشونت روبرو شد.

در سال ۲۰۰۲، کتاب کیوساکی با عنوان پیش‌بینی پدر ثروتمند خبرداد که آماده رکود اقتصادی قریب‌الوقوعی هستیم. در سال ۲۰۰۶، رابرت برای نوشتن کتاب چرا می‌خواهیم شما ثروتمند باشید به دونالد ترومپ پیوست، کتابی که محرکش نگرانی هایش در مورد طبقه متوسط در آمریکا بود.

رابرت به طرفداری سرسختانه اش از اهمیت و قدرت آموزش مالی ادامه داد. اکنون، زنگ بیداری در زمینه شکست سنگین مالی، ثبت املاک ضبط شده و سقوط اقتصادی جهانی هنوز هم می‌زند، و به نظر می‌رسد که سخنانش نه تنها آینده‌نگرانه و پیشگویانه بلکه آگاه‌دهنده است. بسیاری از کسانی که به او شک داشتند اکنون به او اعتقاد دارند.

رابرت به هنگام ویرایش کتاب دایره‌گردش پول پدر ثروتمند در سال ۲۰۱۱، به دو نکته پی برد: این که پیام و آموزش او از پس امتحان

روزگار برآمده است و این که حیطه سرمایه گذاری - دنیایی که سرمایه گذاران در آن فعالیت می کنند - به صورت برجسته و مشهودی تغییر کرده است. این تغییرات اثر داشته اند و به اثر خود خواهند داد، هم بر روی افراد در ربع دایره ت اثر می گذارد و هم موجب شد که رابرت تصمیم بگیرد تا بخش مهمی در این کتاب - فصل پنج: پنج مرحله سرمایه گذاران - را به روز کند.

## ■ پیشگفتار

### هدف زندگی تان چیست؟

"زمانی که بزرگ شدید می‌خواهی چه کاره شوید؟" این سؤالی است که اغلب ما پرسیده ایم.

به عنوان یک کودک من علایق زیادی دارم و انتخاب کار بسیار آسانی است. این کار بسیار هیجان انگیز و جالبی به نظر می‌رسد، می‌خواهم که آن را انجام بدهم. می‌خوام یک زیست شناس دریایی، فضانورد، تکاور دریایی، افسر کشتی، خلبان و یک بازیکن حرفه‌ای فوتبال بشوم.

من بسیار خوشبخت بودم که به سه مورد از اهدافم دست یافتم: افسر دریایی، افسر کشتی، و یک خلبان.

می‌دانم که نمی‌خواستم یک معلم، یک نویسنده یا یک حسابدار بشوم. نمی‌خواستم معلم بشوم چرا که مدرسه را دوست نداشتم. نمی‌خواستم نویسنده بشوم چون دوبار در درس انگلیسی رد شده بودم و از دوره فوق لیسانس مدیریت بازرگانی ترک تحصیل کردم چون تحمل حسابداری را نداشتم.

شگفت آنکه اکنون که بزرگ شده‌ام، تبدیل به هرآنچه شده‌ام که هرگز نمی‌خواستم بشوم. اگرچه از مدرسه متنفر هستم اما اکنون دارای یک شرکت آموزشی هستم که شخصا در سراسر دنیا تدریس می‌کنم، چرا که تدریس کردن را دوست دارم. اگرچه به خاطر آنکه توانایی نوشتن

نداشتم دوبار در درس انگلیسی مردود شده بودم اما اکنون به عنوان یک نویسنده بسیار معروف هستم. کتابم با نام پدر ثروتمند پدر فقیر برای بیش از هفت سال در فهرست پر فروش ترین کتاب نیویورک تایمز بود و یکی از سه کتاب پرفروش در آمریکا است. نکته شگفت انگیز دیگر این است که کتاب پدر ثروتمند پدر فقر درباره بازی گردش پول یعنی حسابداری است موضوعی که من با آن درگیر بودم.

بنابراین باید با این پرسش چه کرد: "هدف زندگی تان چیست؟".

پاسخ این پرسش در بیانی ساده اما عمیق از راهب‌های ویتنامی یافت می‌شود: "مسیر، هدف است." به بیانی دیگر، یافتن مسیر زندگی تان، هدف زندگی تان است. مسیر شما، حرفه شما، میزان درآمدتان، عنوان تان یا موفقیت‌ها و شکست‌های تان نیست.

یافتن میسرتان به معنای یافتن این مسئله است که بر روی زمین خلق شده اید تا چه کاری را انجام دهید. هدف زندگی تان چیست؟ به چه منظور هدیه زندگی به شما اعطاء شده است؟ و شما در عوض باید چه هدیه‌ای به زندگی بدهید؟

با نگاه به گذشته، در می‌یابم که قصدم از رفتن به مدرسه یافتن مسیر زندگی‌ام نبود. من چهار سال را در دانشگاه افسری گذراندم و در رشته افسری کشتی آموزش و تعلیم دیدم. اگر به شغل نظامی مشغول می‌شدم، هرگز مسیر زندگی‌ام را نیافته بودم. اگر در شغل تکاور دریایی می‌ماندم یا در خطوط هوایی به خلبانی مشغول می‌شدم هرگز مسیر زندگی‌ام را نمی‌یافتم.

اگر به شغلم به عنوان افسر یک کشتی ادامه می‌دادم یا یک خلبان در خطوط هوایی می‌شدم، هرگز یک نویسنده مشهور بین المللی نمی‌شدم، در نمایش اوپرا به عنوان مهمان دعوت نمی‌شدم، با دونالد ترومپ یک کتاب نمی‌نوشتم یا شرکت آموزشی بین المللی باز نمی‌کردم که کارآفرینی و سرمایه داری را در سراسر جهان آموزش دهم.

### یافتن مسیر زندگی تان

این کتاب دایره گردش پول درباره یافتن مسیرتان در زندگی است. همان طور که می‌دانید، برای اغلب افراد این گونه برنامه ریزی شده است که به مدرسه بروند و شغلی بیابند. دانشگاه درباره یافتن شغلی در ربع ک یا ش است اما درباره یافتن مسیر زندگی تان نیست.

من دریافتم که افرادی وجود دارند که دقیقاً می‌دانند در اوایل زندگی قصد انجام دادن چه کارهایی را دارند. آنها با این آگاهی بزرگ می‌شوند که می‌دانند تنها می‌خواهند یک دکتر، وکیل، موسیقیدان، بازیکن گلف یا هنرپیشه بشوند. همه ما درباره کودکان نابغه‌ای شنیده ایم که دارای استعدادهای استثنایی هستند و با این وجود ممکن است این فکر به ذهن تان خطور کند که این‌ها حرفه هستند نه این که لزوماً مسیر زندگی باشند.

### از این رو چگونه فردی مسیرش را در زندگی بیابد؟

پاسخ من این است: اگر من یک عصای جادویی داشتم آن را تکان می‌دادم تا به صورت شگفت انگیزی این مسیر پیش روی شما ظاهر شود.

از آن جایی که نه من چنین عصایی ندارم و نه می‌توانم به شما بگویم چه باید بکنید، بهترین کار این است که بگویم خود چه کردم. آنچه که من انجام دادم این بود که با علایقم، قلبم و طاقت و استقامتم صادق بودم. برای مثال، در سال ۱۹۷۳، زمانی که از جنگ برگشتم در دانشگاه ادامه تحصیل دادم. حقوق پایینی می‌گرفتم و برای دولت کار می‌کردم و معزم از کار افتاده بود و قبلم سنگین می‌زد و طاقتم گفتم: هیچ راهی ندارد!

زمانی که به من پیشنهاد شد دوباره به شغلم به عنوان افسر کشتی یا خلبان خطوط هوایی بازگردم دوباره ذهن و قلب و طاقتم گفتند که راه ندارد. من می‌دانستم که برای دریانوردی و پرواز ساخته نشده‌ام، اگرچه آنها مشاغل خیلی عالی بودند و درآمد واقعا خوبی داشتند.

در سال ۱۹۷۳ در سن ۲۶ سالگی، در حال رشد بودم. من نصیحت والدینم را گوش کردم و به دانشگاه رفتم و مدرک دانشگاهی گرفتم و امکان انجام دو حرفه را داشتم: یکی افسر کشتی و دیگری خلبان پرواز. مشکل این بود که آنها شغل بودند و نه آرزوهای یک کودک.

در سن ۲۶ سالگی، به اندازه کافی بزرگ بودم که بدانم تحصیل یک روند است. مثلاً، زمانی که می‌خواستم یک افسر کشتی بشود، به دانشگاه رفتم و یک افسر کشتی شدم و زمانی که می‌خواستم پرواز را بیاموزم به دانشگاه نیروی هوایی رفتم و پس از گذشت یک دوره ۲ ساله به یک خلبان تبدیل شدم. من نسبتاً به روند بعدی آموزشی‌ام بسیار هوشیار

بودم. می‌خواستم بدانم که قبل از شروع دوره بعدی تحصیلی ام، قصد دارم چه بشوم.

دانشگاه‌های سنتی برای من خوب بوده‌اند. من به مشاغلی دست یافتم که در کودکی آرزوی آنها را داشتم. رسیدن به بزرگسالی بسیار گیج‌کننده بود چرا که هیچ راهنمایی نبود که بگوید: "این راه تو است." من می‌دانستم که نمی‌خواهم کاری انجام دهم چرا که نمی‌دانستم چه می‌خواهم انجام دهم.

اگر تمام آنچه که می‌خواستم شغلی تازه بود، همه چیز ساده می‌شد. اگر می‌خواستم یک پزشک بشوم، به دانشگاه پزشکی می‌رفتم. اگر می‌خواستم وکیل بشوم، به دانشگاه حقوق می‌رفتم. اما ی دانستم که زندگی چیزی بیش از رفتن مجدد به دانشگاه و گرفتن مدرک شغلی دیگر است.

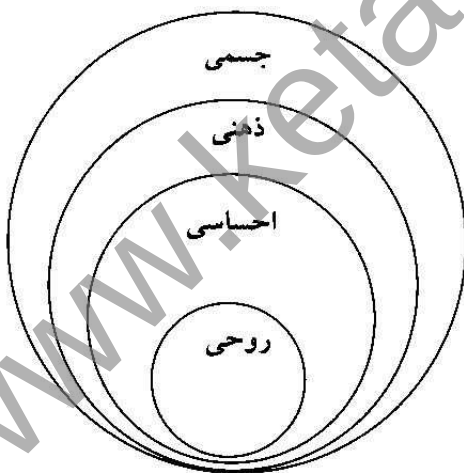
در آن زمان تشخیص نمی‌دادم، اما در سن ۲۶ سالگی، به دنبال مسیر زندگی‌ام می‌گشتم نه شغل بعدی‌ام.

### آموزشی متفاوت

در سال ۱۹۷۳، در آخرین سال پرواز وظیفه‌ام زمان که در نزدیکی هواپیما سکنی داشتم، می‌دانستم که می‌خواهم پا جای پای پدر ثرتمندم بگذارم. زمانی که به عنوان خلبان اشتغال به کار بودم، در تعطیلات پایان هفته‌ام به در دوره‌های معاملات ملکی و تجاری شرکت کردم و آماده شدم که در ربع دایره ت وس کارآفرین بشوم.

در همان زمان به سفارش دوستانه یکی از دوستانم در دوره رشد فردی ثبت نام کردم به این امید که بفهمم واقعا که هستم. دوره رشد فردی، آموزش متفاوت با آموزش دانشگاه‌ها بود چرا که برای پول یا مدرک در آن شرکت نمی‌کردم. زمانی که در دوره‌های معاملات ملکی شرکت می‌کردم، نمی‌دانستم که قرار است چه چیزی یاد بگیرم. تنها می‌دانستم که آن زمانی است که باید در دوره‌هایی شرکت کنم که درباره خودم چیزهایی را کشف کنم.

در اولین دوره پایان هفته ام، مدرس این نمودار ساده را کشید:



با کامل کردن نمودار، مدرس رو به سمت ما برگشت و گفت: برای رشد به عنوان یک آدم کامل، نیاز به آموزش ذهنی، جسمی، حساسی و روحی داریم.

به توضیحات او که گوش دادم، برای من مشخص شد که دانشگاه‌های سنتی در ابتدا درباره رشد ذهنی دانشجویان است. به همین

دلیل است که بسیاری از دانشجویان به خوبی در دانشگاه عمل می‌کنند اما در زندگی واقعی مخصوصاً در دنیای پول خوب عمل نمی‌کنند. همانطوری که دوره در طی پایان هفته می‌گذشت، دریافتم که چرا از دانشگاه و مدرسه متنفرم. دریافتم که به آموختن علاقه دارم اما از مدرسه متنفرم.

آموزش سنتی محیط عالی برای دانش آموزان الف بود اما محیطی برای من نبود. آموزش سنتی با سعی در برانگیختن احساس ترس در من، روحم را می‌فشرد و له می‌کرد، ترس از اشتباه کردن، ترس از شکست و ترس از به دست نیاوردن کار. آنها مرا برنامه ریزی کردند که کارمندی در ربع دایره ک یا ش باشم. دریافتم که آموزش سنتی جایی برای فردی نیست که می‌خواهد در ربع دایره‌های ک یا س کارافزین باشد.

یادآوری مؤلف، شاید به همین دلیل باشد که بسیاری از کارآفرینان هرگز تحصیل‌شان را به پایان نرساندند مانند توماس ادیسون مخترع جریان الکتریسیته؛ هنری فورد، مؤسس شرکت موتور فورد؛ استیو جابز، مؤسس اپل؛ بیل گیتی، مؤسس ماکروسافت؛ والت دیسنی، مؤسس دیزنی لند و مارک زوکربرگ، مؤسس فیس بوک.

همانطوری که روزها پیش می‌رفت و مدرس عمیق و عمیق تر به این چهار نوع رشد شخصی می‌پرداخت، دریافتم که بیشتر زندگی‌ام را در محیط‌های بسیار نابهنجار آموزشی گذرانده‌ام. بعد از گذراندن ۴ سال در دانشگاه نظامی کاملاً مردانه و ۵ سال به عنوان خلبان، کاملاً از لحاظ ذهنی و جسمی قوی شده بودم. به عنوان یک خلبان از لحاظ روحی و

احساسی بسیار قوی بودم اما همه قدرتم بعد رشد مردانه داشت. من هیچ بعد آرام یا زنانه‌ای نداشتم. به طور کلی من آموزش دیده بودم که افسر باشم، از لحاظ احساس حتی تحت فشار هم آرام باشم، آماده کشتن باشم و از لحاظ روحی هم برای کشور بمیرم.

در خلال سمیناری، من در کالبد احساساتم فرو رفتم و در یک کلام روحم را لمس کردم. به خاطر کارهایی که انجام داده بودم که هرگز تا به حال از کسی خواسته نشده است آن کارها را انجام دهد و ماجراهایی که شاهد آنها بودم، بسیار گریستم. در حین سمینار، مردی را در آغوش کشیدم، کاری که هرگز قبل از آن حتی با پدرم نیز انجام نداده بودم.

در شب یکشنبه، کار دشوار بودی که این آموزشگاه رشد شخصی را ترک کنم. سمینار محیطی آرام، دوست داشتنی و صادقانه داشت. در صبح دو شنبه این شوک سنگینی بود که دوباره با خلبانان خودخواهی احاطه می‌شدم که خود را وقف پرواز، کشتن و کشته شدن برای کشور نموده بودند.

بعد از آن سمینار پایان هفته، دریافتم که اکنون زمان تغییر است. دریافتم که رشد احساس و روحی خودم برای مبدل شدن به فردی مهربان تر، آرام تر و پرشفقت تر دشوارترین کاری است که می‌توانستم تا به حال انجام دهم. من برخلاف مسیر همه سال‌هایی پیش رفتم که در دانشگاه نظامی و خلبانی گذراندم.

من هرگز دوباره به سمت آموزش سستی بازنگشتم. تمایلی نداشتم که برای نمره، مدرک، ارتقاء رتبه یا کسب پروانه کار درس بخوانم. از آن

پس، اگر در در کلاس یا دانشگاه حضور می‌یافتم، می‌رفتم که بیاموزم چگونه فردی بهتر بشوم. می‌دیگر به دنبال نمره و مدرک و پروانه کار نبودم.

زمانی که فردی در یک خانواده فرهنگی بزرگ می‌شود، نمراتش، دبیرستان و دانشگاهی که از آن فارغ التحصیل می‌شود و میزان پیشرفت همه چیز او می‌شود. مانند مدال‌ها و درجات یک خلبان، میزان پیشرفت و مدارس پرآوازه حکم درجاتی دارند که دانش‌آموختگان بر روی شانه خود دارند. در ذهن شان، افرادی که دبیرستان‌شان را نیمه تمام رها می‌کنند، مفهوم زندگی را درک نکرده‌اند. از نظر آنها افرادی با مدرک استاد کاری پایین دست افرادی تحصیل کرده قرار می‌گیرند. افراد دارای مدرک PhD باید مورد تعظیم و تکریم قرار گیرند. در سن ۲۶ سالگی می‌دانست که هرگز به آن دنیا دیگر باز نخواهم برگشت.

### یافتن مسیرم

می‌دانم برخی از شما می‌پرسید: چرا این همه زمان را صرف بحث درباره دوره‌های آموزش غیر ستنی کرده‌ای؟

دلیلش این است که اولین سمینار رشد فردی که در آن حضور یافتم، در من دوباره علاقه به آموختن را برانگیخت. زمانی که سمینار به پایان رسید مبدل به فردی معتاد به سمینار شدم که از سمیناری به سمینار دیگر می‌رفتم تا ارتباط بیشتری بین جسمم، ذهنم، احساساتم و روحم بیابم.

هرچه بیشتر مطالعه می‌کردم، درباره دوره‌های آموزش سستی که طی کرده بودم کنجکاوتر می‌شدم. شروع به پرسیدن سؤالاتی از این دست کردم:

- آیا دانشگاه ما شما را برای زندگی واقعی آماده می‌کند؟
- چرا من از دانشگاه نفرت دارم اما تشنه آموختن هستم؟
- چرا بیشتر مدرسان وضع مالی خوبی ندارند؟
- چرا در دانشگاه مطالب کمی در باره پول به ما می‌آموزند؟

این سؤالات باعث شدند که من به مدرسی در خارج از چارچوب دانشگاه و مدرسه بشوم. هرچه بیشتر مطالعه می‌کردم، بیشتر در می‌یافتم که چرا دانشگاه را دوست ندارم و دانشگاه‌های در خدمت رساندن به اغلب دانش آموختگانش حتی در رده الف با عدم موفق روبرو می‌شوند. کنجکاوی به روحم رخنه کرد و به فرد کارآفرینی در آموزش مبدل شدم. اگر به خاطر کنجکاوی‌ام نبود، هرگز ممکن نبود که تبدیل به یک مؤلف و توسع دهنده بازی‌های آموزش مالی شوم. آموزش روحی منجر به یافتن مسیرم در زندگی شد.

به نظر می‌رسید که مسیرهای مان در زندگی در ذهن مان پیدا نمی‌شود. مسیرمان در زندگی با یافتن احساسات قلبی مان پیش روی مان قرار می‌گیرد.

این به این مفهوم نیست که کسی مسیرش را در آموزش سستی نمی‌یابد. اطمینان دارم که افراد زیادی مسیرشان را در این نوع آموزش می‌یابند. تنها می‌گویم که من شک داشتم که مسیرم را در دانشگاه سستی بیابم.

## چرا مسیر اهمیت دارد؟

همه ما افرادی را می‌شناسیم که بسیار پول ساز هستند اما از کارشان نفرت دارند. به همچنین افرادی را می‌شناسیم که زیاد پول ساز نیستند اما از کارشان نفرت دارند و نیز افرادی می‌شناسیم که تنها برای پول کار می‌کنند.

یکی از هم کلاسی هایم در دانشکده ناوگان دریایی نیز تشخیص داد نمی‌خواهد بقیه عمرش را در دریا بگذرانند. در عوض دریانوردی در باقیمانده زندگی اش، بعد از فارغ التحصیلی به دانشگاه حقوق رفت و بعد از گذراندن ۳ سال در دانشگاه وکیل شد و وارد ربع دایره "ش" شد. او در اوایل پنج سالگی در گذشت. او وکیل بسیار موفق اما غمگینی بود. او نیز مانند من در سن ۲۶ سالگی دو شغل همزمان داشت. اگرچه او از وکیل شدن متنفر بود اما به وکیل بودنش ادامه داد چرا که خانواده، بچه، رهن خانه و قبوض آب و برق و... داشت.

یک سال قبل از فوتش، او را در گردهمایی کلاس در نیویورک دیدم، مرد تلخ تری شده بود. او گفت: "تمام گریه من به خاطر پسران ثروتمندی مانند تو است. آنها به اهمیتی نمی‌دهند و از کارم و کسانی که برای آنها کار می‌کنم متنفرم."

پرسیدم: "چرا کار دیگری انجام نمی‌دهی؟"

او گفت: "نمی‌توانم کارم را متوقف کنم. فرزند ارشد من وارد دانشگاه شده است."

او قبل از آنگاه فرزندش از دانشگاه فارغ التحصیل شود به خاطر حمله قلبی درگذشت. پول زیادی از طریق تعلیمات تخصصی اش درآمد اما از لحاظ احساسی خشمگین شد و از لحاظ روحی مرد و خیلی زود جسمش نیز تبعیت کرد.

من دریافتم که این نمونه عالی است. اغلب افراد مانند این دوستم از کارشان متنفر نیستند. با این وجود این نمونه مشکل افرادی را نشان می‌دهد که در شغلی به دام می‌افتند و قادر به یافتن مسیرشان نیستند. از نظر من این نقص آموزش سنتی است. میلیون هانفر دانشگاه را ترک می‌کنند و در دام شغل‌هایی اسیر می‌شوند که دوست‌شان ندارند. آنها می‌دانند چیزی را در زندگی‌شان گم کرده‌اند. افراد زیادی نیز از لحاظ مالی به دام می‌افتند و تنها به اندازه‌ای کسب درآمد می‌کنند که تنها زنده بمانند، آنها می‌خواهند درآمد بیشتری کسب کنند اما نمی‌دانند چه باید بکنند.

بدون آگاهی داشتن از وجود ربع دایره‌های دیگر، به دانشگاه باز می‌گردند و برای کسب درآمد بیشتر در ربع دایره‌های "ک" و "ش" به دنبال مشاغل تازه می‌گردند بدون این که بدانند ربع دایره‌های "ت" و "س" نیز وجود دارند.

### دلیل برای مدرس شدن

دلیل نخستم برای مدرس شدن در ربع دایره "ت"، تمایل به آموزش مالی بود. می‌خواستم این آموزش در دسترس همه کسانی باشد که

می‌خواهند بیاموزند، بدون توجه به این که میزان درآمدن‌شان و معدل نمرات‌شان چقدر است. به همین علت است که شرکت پدر ثروتمند را با بازی گردش پول تأسیس کردم. این بازی می‌تواند به مردم سرزمین‌هایی آموزش بدهد که هرگز من آنجا نرفته‌ام. زیبایی بازی این است که طوری طراحی شده است که افراد به افرادی دیگری آموزش بدهند. دیگر نیازی به به یک مدرس یا کلاس درس گران و هزینه بردار نیست. بازی گردش پول اکنون به بیش از شانزده زبان ترجمه شده است و به دست میلیون‌ها نفر در سراسر دنیا می‌رسد.

اکنون شرکت پدر ثروتمند برای حمایت از آموزش مالی افراد، دوره‌های آموزشی مالی و نیز خدمات به مربیان و ناظران را ارائه می‌کند. برنامه‌های مان مخصوصاً برای کسانی مهم هستند که می‌خواهند از ربع دایره‌های "ک" و "ش" به ربع دایره‌های "ت" و "س" وارد شوند. هیچ ضمانتی وجود ندارد که همه افرادی که این دوره‌ها را می‌گذرانند حتماً وارد ربع دایره‌های "ت" و "س" شوند اما با این وجود اگر بخواهند می‌دانند چگونه به آن ربع دایره‌ها دست یابند.

### تغییر ضروری نیست

از نظر من، تغییر ربع دایره‌ها آسان نیست. این کار از لحاظ ذهنی دشوار است اما از لحاظ احساسی و روحی دشوارتر است. با بزرگ شدنم در خانواده‌ای بسیار تحصیل کرده در ربع دایره "ک"، ارزش‌های تحصیلی، شغلی، مزایا و طرح بازنشستگی‌شان را دنبال می‌کردم. به طرق مختلفی

ارزش‌های خانوادگی‌ام تغییر من را دشوار نموده بودند. مجبور شدم که اختطارها و نگرانی‌های آنها را درباره تبدیل شدن به یک کارآفرین و سرمایه‌گذار نادیده بگیرم. برخی از ارزش‌هایی که بر آنها چشم پوشیدم از این قرار بودند:

- "تو باید یک شغل دست و پا کنی"
- "خطرات زیادی در کمین تو است."
- "اگر با شکست روبرو شدی، آن وقت چه می‌کنی؟"
- "تنها سرت را پایین بینداز و به دانشگاه برگردد و مدارک بالای تحصیلی ات را بگیر."
- "دکتر بشو. آنها پول زیادی بدست می‌آورند."
- "ثروتمندها انسان‌های خریصی هستند."
- "چرا این قدر پول برای تو مهم است؟"
- "پول برای تو خوشبختی به ارمغان نمی‌آورد."
- "تنها به اندازه دارایی خودت زندگی کن."
- "دست به کارهای مطمئن بزن. به سمت رویاهایت نرو."

### رژیم و تمرین

من در مورد رشد احساسی و روحی حرف می‌زنم چرا که آن چیزی است که باعث رشد دائمی در زندگی می‌شود. مثلاً، به ندرت گفتن این جمله بر یک فرد سنگین وزن اثر می‌کند: تنها کمتر بخور و بیشتر ورزش کن. رژیم و تمرین ممکن است از لحاظ ذهنی مفهوم داشته باشد اما

اغلب افراد سنگین وزن به خاطر گرسنگی شان غذا نمی‌خورند. آنها می‌خورند تا یک خلأ را در احساسات و روح‌شان تغذیه کنند. زمانی که فردی بر طبق یک برنامه غذایی و ورزشی عمل می‌کند، تنها بر روی ذهن و جسمش کار می‌کند. فرد سنگین وزن بدون رشد احساسی و نیروی روحی ممکن است ظرف شش ماه رژیم بگیرد و چندین کیلو وزن کم کند اما بعدها حتی وزن بیشتری پیدا خواهد کرد.

همین حقیقت در مورد تغییر ربع دایره‌ها نیز صدق می‌کند. گفتن این جمله به خودتان: "من قصد دارم در ربع دایره ت یک کارآفرین شوم" همان قدر با شکست روبرو خواهد شد که یک سیگاری قهار به خود بگوید: "من قصد دارم از فردا سیگار را ترک کنم". کشیدن سیگار یک اعتیاد جسمی است که به واسطه چالش‌های روحی و احساسی پدید می‌آید. همین حقیقت در مورد انواع اعتیادهای دیگر نیز صدق می‌کند. بدون حمایت احساسی و روحی، سیگاری همیشه سیگاری باقی خواهد ماند. بیشتر معتادان تلاش می‌کنند که سعادت را در روح افراد پیدا کنند.

به همین دلیل است که شرکت من دوره‌هایی برای ذهن و جسم ارائه می‌کند اما علاوه بر آن مربیان و ناظران نیز از تحول‌های احساسی و روحی حمایت می‌کنند. افراد کمی قادر هستند که سفرشان را به تنهایی انجام دهند اما من یکی از آنها نبودم. اگر به خاطر مربی مانند پدر ثروتمندم و حمایت‌های همسرم کیم نبود، نمی‌توانستم این کار را بکنم. بارها می‌خواستم سفرم را نیمه تمام رها کنم. از به خاطر پدر ثروتمندم و کیم نبود حتما این کار را می‌کردم.